

# بخش نظری تاریخ

عبدالمجید معادیخواه

## تاریخ در پرتو خورشید

در شماره گذشته، پس از اشاره به مباحث کلی و مقدماتی، فصلی با عنوان ارزش و اهمیت تاریخ گشوده شد که زیر-عنوانهایی چند را دربرمی گرفت. این شماره با آخرین زیر-عنوان آن فصل قضاوت تاریخ آغاز می شود و سپس فصلهای دیگری در پی خواهد آمد.

### قضاوت تاریخ

تاریخ را نیروی داور نیز هست و اصطلاح «قضاوت تاریخ» در ادبیات فارسی زیانزد است؛ چرا که با گذشت زمان، پرده های پوسیده از چهره واقعیتها برگرفته می شود، گرد و غبار ناشی از جوسازیها فرو می نشیند، آبهای گل آلود زلال می شوند و وجدانهای سالم، به دور از دوستی ها و دشمنی های ناشی از هر کشمکش، به قضاوت می نشینند:

\* آری، داستان فتنه ها چنین است، چون روی می آورند، فضا را به شبهه می آلایند، اما چون پشت می کنند، سخت آگاهی بخشند. به هنگام روی آوردن ناشناخته اند، اما به گاه رفتن، کاملاً شناخته شده اند. هجومشان، گردبادی کور را می ماند که به شهری فرود می آید و شهری دیگر را نادیده می گیرد. هشدارید، که از دیدگاه من، هول انگیزترین فتنه های تاریخ، فتنه امویان است، چرا که فتنه ای کور و ظلمت زاست، با قلمروی فراگیر و ویژگیهایی خاص خود. در آن

فضا، هر که صاحب بینشی باشد، به دام می افتد. تنها کسانی شاید در امان بمانند که هیچ بینشی نداشته باشند.

به خدا سوگند، از پس من، بنی امیه را زمامدارانی بسیار بد، خواهید یافت، مانده‌ی اشتری چموش و خشن، که با دندان می گزد، با دست سر می کوبد و با پا لگدکوب می کند، و از قطره‌ای شیر نیز دریغ می ورزد. سلطه‌ی آنان بر شما چندان ادامه می یابد، تا تنها کسانی از شما برجای ماندند که آنان را سودمند باشند یا زبانی بدیشان نرسانند. و نیز از بلای سلطه‌ی آنان نرهید تا یاری خواستن هر یکتان از آنان، درست همانند درخواست برده‌ای از ارباب و تابعی از متبوع خویش باشد.

باری، فتنه‌ی امویان، با هیأتی زشت و هولناک و همانند پاره ابرهای سیاهی برخاسته از منجلاب جاهلیت، فراتان خواهد گرفت. چنان که نه روشنای برجی سوسوزند، و نه پرجمی به چشم آید. تنها ما - اهل بیت پیامبر - از آن رهایی یابیم و دامن به تبلیغاتش نیالاییم.

(با این همه، سرانجام) خداوند گشایشی پدید می آورد و چنان حکومتی را به نیروی کسانی برمی اندازد که، چون گوسپندان، پوست از تنشان فرو می کشند، با خشونت تمام از صحنه بیرونشان می افکنند و به خاک سیاهشان می نشانند و شرنگ شکست را، جام از پی جام، به کامشان می ریزند. جز شمشیر خوراکشان نمی دهند و جز ترس تن پوشیشان نمی بخشند. آن روز، آرزوی قریش همه این است که به بهای دنیا و ارزشهای آن، برای زمانی کوتاه - حتی همچنه زمانی که قربانی کردن شتری را باید - مرا بیابد و ببیند، تا از آنان تمامت چیزی را بپذیریم که امروز اندکی از آن را می جویم و از من دریغ می کنند. (خورشید بی غروب، ۱۴۸)

گویی با یادآوری این حقیقت است که مولا(ع) حضرت ابوذر غفاری را در آستانه تبعید به ریزه دلداری می داد که:

\* دیر نمی پاید که فردا معلومت می شود چه کسی سود برده است و رشک بزندگان افزون تری دارد. (خورشید بی غروب، ۲۲۰)

و هم مالک اشتر را در اوج قدرت از قضاوت تاریخ هشدار می داد:

\* و بعد، ای مالک، این نکته را نیز بدان که تو را راهی شهرهایی کرده‌ام که پیش از تو نیز ستم گران یا دادگسترانی بر آنها فرمان می رانده‌اند؛ و بی گمان مردم کارهای تو را می نگرند همچنان که تو در کار زمامداران پیش از خود می نگرستی؛ و درباری تو همانها را می گویند که تو درباری دیگران می گفتی؛ و آنچه شناخت شایستگان

را رهنمون است، تنها نام نیکی است که خدا به سود آنان بر زبان بندگان  
می راند. پس می باید، عمل صالح پسندیده ترین اندوخته ات باشد. در این راستا،  
بر هوس خویشتن خویش مالک باش، و از آن چه حلال نیست، خود بر خویش  
سخت بگیر که چنین خود ستیزی - در ارتباط با آن چه نفس خوش یا ناخوشش دارد -  
عین انصاف است.

قلب خویش را پوششی از مهر مردم و دوستی و لطف به آنان فراهم آور؛  
هرگز مباد که مردم را درنده ای خون آشام باشی که خوردنشان را غنیمت بشماری،  
چرا که مردم به تمام دو گروه اند: یا در دین برادران تو اند، یا در آفرینش هموعانت.  
از راه می لغزند، به آفتها دچار می شوند و دانسته یا ندانسته به کارهایی دست  
می یازند، و تو باید از گذشت و چشم پوشی چندان بهره مندشان کنی که دوست  
می داری خدای از تو چشم پوشد و بگذرد. که تو فراتر از مردمی و واگذارنده ی کار  
مصر به تو فراتر از تو، و خدا فراتر از ولایت دهنده ی به تو است و همو است که به  
سامان کردن کار مردم را از تو خواسته است و در بوته ی آزمونت نهاده است.

هرگز مباد که خویش را در جایگاه ستیز با خدا قرار دهی؛ که تو را نه در برابر  
خشم او یاری برابری است، و نه از بخشایش و رحمتش بی نیاز توانی بود. هرگز  
از گذشته ی پشیمان مشو و از هیچ کیفری شادمان مباش و در هیچ اقدام تندی که  
شاید گریزگاهی بیابی، شتاب مکن. هرگز مباد که با خود بگویی که مرا فرمانروایی  
داده اند، فرمان می دهم و باید بی درنگ اجرا شود! که این سیاه کننده ی دل،  
ویران گر دین و عامل نزدیکی به دگرگونیها و انفجارها است.

هرگاه شکوه ویژه ی فرمانروایی، به نخوت و خود بزرگ بینی دچار ساخت،  
با دقت در بزرگی ملک خدا و نیرویش بنگر که چه گونه با تو، بر تو سلطه دارد و  
بند بند وجودت - بیش از آن چه خود در اختیار داری - در اختیار او است؛ که این  
بی تردید نافرمانیت را رام می کند و بر تندرویهایت مهار می زند و آن چه را که از  
خودت گریخته است، به سویت باز می گرداند.

زنهار از آهنگ دوشادوشی با خدا در بزرگی ویژه اش و همانندی او در شکوه  
خداوندیش! که بی گمان خداوند هر سلطه گری را به زبونی و هر خودخواهی را به  
پستی می کشاند. (خورشید بی غروب، ۵۱۷)

با دز نظر گرفتن جایگاه ارزشی تاریخ و جنبه های سودمند آن که بدان اشارت  
رفت، جای شگفتی نیست که تاریخ آگاهی را در فلسفه بعثت، جایگاهی معتبر  
باشد و نیز تاریخ چونان ابزاری در دست پیامبران مطرح شود:

\* پس خداوند، محمد را که درود خدا بر او و بر خاندانش باد. به حق برانگیخت تا بندگانش را از ظلمات بندگی بتها به روشنائی بندگی خویش و از اطاعت شیطان به اطاعت خود درآورد. با قرآنی که روشن‌گر و استوارش قرار داد تا بندگانش، از پس دورانی جهالت، پروردگار خویش را بازشناسند، و در پی موضع‌گیریهای جهل‌آلود، به وجودش معترف شوند، و از پس انکارها، اثباتش کنند. بدین ترتیب خداوند سبحان، با قدرت نماییهای خویش، بی آن که با چشمش بینند، در افقهای کتابش بر آنان چهره نمود و با سطوتش بیمناکشان فرمود، و آگاهشان کرد که امتهای پیشین را چه‌گونه با فاجعه‌هایی که تجسم خطاهایشان بود، به کام نابودی فرو برد؛ و، با داس خشم خویش، درویشان.

(خورشید بی‌غروب، ۲۵۰)

## فلسفه تاریخ

اینک فصلی دیگر از این مبحث را می‌کشاییم و فلسفه تاریخ را در نگاه مولا(ع) به بررسی می‌نشینیم.

اصطلاح فلسفه تاریخ، اصطلاحی نوین است که در گفتار و نوشتار فلاسفه غرب بسیار مطرح شده است. با این همه، مفهوم و جوهر این اصطلاح را در اندیشه بشر ریشه‌ای کهن است.

با این توضیح می‌توان در گفتار و نوشتار امیرمؤمنان نیز به جست‌وجوی تعبیرهایی پرداخت که در ارتباط با فلسفه تاریخ سودمند باشد:

رتال جامع علوم انسانی

### کلیت تاریخ جامعه‌ها

تاریخنگار، آن‌گاه که با نگاه فلسفی به جامعه و تاریخ می‌نگرد، اصالت جامعه را مسئله‌ای مهم در بررسی و تحقیق می‌شناسد؛ چرا که اگر تنها به افراد جامعه اصالت دهیم، بسیاری از مفاهیم تاریخی و فلسفه تاریخی را باید به فراموشی بسپاریم.

در نگاه فرزند کعبه، افراد یک جامعه را در مجموع نیز اصالتی ویژه است و جامعه کاروانی را مانده است که با هدفی خاص در بستر تاریخ آهنگ حرکت دارد:

\* پایان راه، فراروی شما است و قیامت، از پی، شما را به پیش می‌راند.

سبک بار شوید تا به پیشتان ببینید، چرا که اولین فرد این کاروان آخرین فردتان

### سرنوشت جامعه‌ها، تابعی از کارنامه و فرهنگ آنان

حرکت جامعه و تاریخ، در دیدگاه نهج البلاغه، حرکتی قانونمند است؛ و عزت و ذلت، پیروزی و شکست و فراز و فرودش را توجیه منطقی و علمی است؛ و این همه، بامشیت الهی و خواست خداوندی است که خواست او، عین علم و عدل و حکمت است. چنین است که هر جامعه را کارنامه‌ای است که آن را سرنوشتی فراخور در پی است؛ که در این زمینه می‌توان به آنچه با عنوان «گذشته، چراغ راه آینده» گذشت، بسنده کرد.

### تأثیر رفاه و سختی در تباهی و شکوفایی استعدادها

از قانونمندی‌های حاکم بر حرکت جامعه و تاریخ یکی این اصل مسلم است که رفاه‌زدگی حاکمان، جامعه را به سقوط و انحطاط می‌کشاند و سختی و فشار، استعداد جامعه‌ها را شکوفا می‌سازد و بالندگی را سبب می‌شود:

\* اما بعد، همانا که خداوند هیچ ستمکاری را، تا مهلتش نداده، زندگی فراخ عطایش نکرده، هرگز درهمش نکوبیده است و در مقابل، استخوانهای شکسته‌ی هیچ امتی را، پیش از گذراندن دوران سختی و فشار، ترمیم نکرده است. آری، در حوادثی که حتی از سختیهای آینده و رخدادهای عظیم گذشته‌ی شما، اهمیتی بسیار کمتر داشته است، مایه‌های عبرت فراوانی وجود دارد. اما دریغ که نه هر صاحب قلبی، دانا است و نه هر خداوند گوش‌ی، شنوا است و نه هر چشم دارنده‌ای، بینا است. (خورشید بی غروب، ۱۳۱)

\* آیا به همین می‌توانم بسنده کنم که امیر مؤمنانم بخوانند درحالی که عملاً در سختیهای زندگیشان شرکتی نداشته باشم؟ یا در شاداید زندگی الگوشان نباشم؟ فلسفه‌ی آفرینش من نه این است که خوردن غذاهای خوب و لذیذ مشغولم بدارد. چونان حیوان به آخور بسته‌ای که تنها اندیشه‌اش علف او است یا چهارپایان رها شده در چراگاه که تنها کارشان نشخوار کردن است، گیاهان دشت را نشخوار می‌کنند، غافل از آن چه در پروار کردنشان دام‌داران را هدف است؛ و نه این که بی‌هدف رها شوم و عمر را به پوچی و بیهودگی بگذارم؛ یا به ریسمان گمراهی گردن بسپارم؛ یا راه سرگردانی بپیمایم!

هم اکنون گویی می‌بینم که این سخنان نیز دستاویز جوسازی دیگری شده

است و گوینده‌ای از ما می‌گوید: «اگر غذای فرزند ابی طالب همین است و بس، پس این ضعف است که او را از پیکار و نبرد با دلیران بازمی‌دارد!»

هشدارید، که چوب درختان صحرا در مقایسه با درختان سرسبز باغ سخت‌تر است؛ گیاهان خودرو را آتشی نیرومندتر است و خاموشیشان کندتر! (خورشید بی‌غروب، ۵۰۶)

یادآوری این نکته را لازم می‌دانم که امروزه، برداشت بسیاری کسان، از مفهوم «رفاه»، رفاه مردمی است؛ درحالی که آنچه جامعه‌ها را به تباهی می‌کشد، رفاه اشرافی و حکومتی است؛ و این دورا، مرزی ظریف از یکدیگر جدا می‌سازد.

«رفاه» مردمی که به معنی تأمین نان و مسکن و بهداشت و دیگر نیازمندیهای جامعه است، نه تنها عامل ویرانی و تباهی نیست، که شرط دوام و استمرار جامعه و حکومت است؛ و در فرمان اشتر، تأمین رفاه مردم، وظیفه و مسئولیت الهی حکومت قلمداد شده است. هیچ جامعه‌ای به این دلیل در روند تباهی قرار نگرفته است که مدیران و مسئولانش در اندیشه تأمین رفاه مردم بوده‌اند و بدین منظور تلاش و تکاپو داشته‌اند؛ فساد از آنجا پدید آمده است که حاکمان و وابستگانشان در ورطه رفاه حکومتی در غلتیده‌اند. . . .

در عباراتی که گذشت نیز، سخن از رفاه جباران است و رفاه‌گریزی مولا(ع) نیز به عنوان امیر و حاکم جامعه است. گفتنی است که برداشت نادرست کنونی از مفهوم رفاه، چونان مفهوم زهد، معلول تلاشی است که حاکمان خودکامه در ایجاد این انحراف داشته‌اند که شرح آن، مجال دیگری می‌طلبد.

### فشار رژیمهای فاسد، مقدمه بیداری ملتها

حکومت‌های خودکامه به ستمگری کشیده می‌شوند؛ ستم، بر مردم فشاری فزاینده وارد می‌کند، و فشار و سختی ملتها را بیداری می‌دهد؛ و این نیز قانونمندی جالبی است حاکم بر حرکت تاریخ و جامعه‌ها که می‌توان از آن به عنوان راز پویایی تاریخ نام برد:

\* دوران سران جاهلیت به طول انجامید تا رسواییشان به مرز انفجار رسید و سزاوار سیلی انقلابها شدند، تا سرانجام دورانشان به سر آمد و گروهی که آسایش درخور خویش را در انقلاب می‌جستند، به میدان آمدند و برافروختن شعله‌های جنگ را شمشیر از نیام برکشیدند؛ کسانی که صبر و مقاومتشان را بر خدا منت نمی‌نهادند و جان باختن در راه حق را ناچیز می‌شمردند. تا آن که ورود قضا و قدر

الهی، با پایان گرفتن دوران بلا و گرفتاری، انطباق یافت؛ مجاهدان بینشهای خود را بر شمشیرهای خویش برنشانند و تحت فرمان واعظ خویش به سوی پروردگارشان پر کشیدند.

اما همین که خداوند رسول خود را - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد- فراخویش خواند، گروهی به واپس گراییدند و در مغاک انحراف فرورفتند و بر عناصر نفوذی جاهلیت تکیه زدند و به بیگانگان پیوستند، و از آنها که مأمور به دوستیشان، و وسیله‌ی ارتباطشان با حق بودند، بریدند و ساختار اسلام را، از بنیاد، جابه‌جا کردند و در غیر جایگاهش نهادند: در کانونهای خطا و گناه، و در جایگاه غوطه‌وری در فساد و تباهی.

آری، بدین‌سان، سرگردان وادی حیرت شدند و درست همانند راه و روش فرعونیان، در اوج سرمستی، به ازخودبیگانگی دچار آمدند؛ جمعی از همه‌چیز بریدند و به دنیا تکیه زدند و گروهی دیگر، در صفی جدا، در برابر دین ایستادند. (خورشید بی‌غروب، ۲۵۶)

\* ای مردم، دنیا تمامی کسانی را که بدان آرزو بسته‌اند و قبله‌ی آرمان‌هاشان قرار داده‌اند و به جاودانگیش تکیه دارند، می‌فریبد؛ شیفتگانش را ارجی نمی‌نهد؛ کامروایان پیروزش را می‌شکند؛ و خدای را سوگند که دگرگونی زندگی هیچ‌یک از اقوامی را که در ناز و نعمت غرق بوده‌اند و به فقر و گرسنگی درافتاده‌اند، جز گناهانی که در روزگار عیش و نوش انجام داده‌اند، توجیهی نیست، چرا که «خدا نسبت به بندگانش ستم روا نمی‌دارد». \* آری، اگر مردمان به هنگام فرود آمدن تقمت و فروخشکیدگی سرچشمه‌های نعمت، با تمام قلب و با عشق و با انگیزه‌های راستین به خدای خویش پناه می‌آوردند، خداوند هر نعمت‌گریزانی را بر ایشان باز نمی‌گرداند، و هرگونه تباهی را به سودشان سامان می‌بخشید. اما آن‌چه مرا سخت نگران شما کرده است، فرا رسیدن دوران رکود معنوی و فرهنگی تاریخ شما است. بی‌گمان مواضع و عملکردتان در تحولات سیاسی پیشین، از دیدگاه من ستایش‌انگیز نبود؛ و اینک اگر جریان شما به روند قبلی بعثت بازگردد، به راستی ملت سعادت‌مندی هستید. به‌رحال آن‌چه برعهده‌ی من است، سخت‌کوشی است و اگر بخواهم درباره‌ی گذشته چیزی بگویم، تنها سختم این است که: «خداوند گذشته را مورد عفو قرار می‌دهد». (خورشید بی‌غروب، ۳۲۱)

\* قرآن کریم، سوره‌ی ۸، آیه‌ی ۵۱.

## برداشت ساده‌اندیشان از سلطهٔ بدان

در نگاه ساده‌اندیشان، سلطهٔ بدان و ددان نمیدکننده و یأس آور است؛ و این تنها به دلیل بی‌خبری از قانونمندی حاکم بر حرکت تاریخ است:

\* (دولت امویان چندان دوام خواهد یافت) تا پندارگرایان چنین پندارند که دنیا، چونان شتری رام، ملك همیشه‌ی بنی‌امیه است و سود سرشارش را ارزانیان می‌کند و بر سرچشمه‌ی زلالش فرودشان می‌آورد و تازیانه و شمشیرشان هرگز از سر این امت برداشته نخواهد شد! اما صاحب چنین گمانی، به پنداری کاذب دچار آمده است، که این فرصت، تنها جرعه‌ای از دریای عظیم و شیرین زندگی است که در برهه‌ای از زمان، مزمزه‌اش می‌کنند. و سپس همه را یکجا از دهان فرومی‌ریزند. (خورشید بی‌غروب، ۱۳۰)

شتابزدگی نیز چونان نومیدی، معلول ناآگاهی از فلسفهٔ تاریخ است. آگاهی از فلسفهٔ تاریخ، هوشیاری همراه با متانتی را به ارمغان می‌آورد که هرگونه جلافت و خامی را مانع می‌گردد:

\* با درپیش گرفتن راه مسلکهای گمراهی، و سرتافتن از مذاهب رشدآفرین، چپ‌روی‌ها و راست‌رویها، آغاز شد. پس در تحقق آن چه زمان آستن آن است، شتاب‌مورزید و گذشت زمان بر شما. در انتظار آن چه فردا می‌زایدش - سنگینی نکند، که چه بسیار کسانی هستند که برای یافتن چیزی شتاب می‌ورزند که چون فراجنگش آورند، آرزو کنند که کاش به آن دست نیافته بودند! و امروز به‌عنوان طلّیعه‌ی نویدبخش فردا چه نزدیک است.

ای قوم من، اینک ما در آستانه‌ی تحقق تمامی وعده‌های پیشینیم و به طلّیعه‌ی حوادثی نزدیک می‌شویم که شما را از آن همه شناختی نیست. به هوش باشید، که هر که از ما، آن فضا را دریابد، با چراغ فروزانی راه خواهد برید و پیش خواهد رفت؛ خط‌مشی او همانند شایستگان پیشین خواهد بود تا بتواند، در آن فضا، گرهی بگشاید، اسیری را برهاند، در صفوفی شکاف افکند، و شکافهایی را پر کند و این همه در پرده‌ی تقیه و دور از چشم مردم عادی خواهد بود، آن چنان که ردیابان کارکشته، با ردیابیهای پیاپی، شناخت ردیابی را نتوانند. سپس، گروهی دیگر در موج آن فتنه‌ها به‌سان شمشیرها صیقل می‌خورند، چشمانشان با تنزیل جلا می‌یابد و در گوشه‌هایشان تفسیر، طنین می‌افکند، و شامگاهان، در پی بامدادان، جامهای حکمت را سر می‌کشند. (خورشید بی‌غروب، ۲۵۵)



قانونمندی حاکم بر جاهلیتها، بعثتها و فتنه‌های پس از بعثت  
بعثت پیامبران و نیز جاهلیت قبل و فتنه‌های پس از بعثت نیز محکوم  
قانونمندی ویژه‌ای است. اوج فساد در جاهلیتها، زمینه‌ساز بعثتهاست: نگاه کنید به  
صفحه ۲۱ همین مقاله: دوران سران جاهلیت... (خورشید بی‌غروب، ۲۵۶)  
با بعثت، نیروهای بالنده به صحنه می‌آیند و شکوفایی جالبی را فرصت  
می‌یابند:

\* بی‌گمان، خداوند شما را با اسلام امتیاز بخشیده است؛ و برای اسلام، شما  
را برگزیده است؛ چرا که اسلام، سلامت را نام رمز و شاخه‌های کرامت را ریشه‌ی  
مشترک است. خداوند راه روشنش را برگزیده است و برهانهایش را -چه دانشهای  
آشکار و چه حکمت‌های ژرف- روشن ساخته است. ابعاد ناشناخته‌اش را پایانی و  
شگفتی‌هایش را نهایی متصور نیست. همه‌گونه نعمت را مرغزار، و هر چراغ  
شب‌سوز را جایگاه است. در نیکوییها جز با کلیدهایش گشوده نشود، و تاریکیها  
جز با چراغهایش روشنی نیابد. مرزهایش محفوظ و چراگاههایش را نگهبان است.  
هر درمان‌جویی را درمان، و هر کفایت‌خواه را بسنده است. (خورشید بی‌غروب،  
۲۶۲)

اینک پیروزی، نیروهای حاکم را در آزمون قرار می‌دهد تا سیه‌روی شود هر که  
دراوغش باشد؛ جاذبه‌ی زورورز، ناخالص‌ها را گرد می‌آورد و در حاکمیت آنان،  
دیگر بار ابری از منجلاّب جاهلیت فراز می‌آید و روزگار فتنه‌های پس از بعثت  
-چونان چهره‌ای دیگر از جاهلیت- فرا می‌رسد:

\* اما همین که خداوند رسول خود را -که درود خدا بر او و بر خاندانش باد-  
فراخویش خواند، گروهی به واپس‌گرایی‌دند و در مغاک انحراف فرو رفتند و بر عناصر  
نفوذی جاهلیت تکیه زدند و به بیگانگان پیوستند، و از آنها که مأمور به دوستیشان،  
و وسیله‌ی ارتباطشان با حق بودند، بریدند و ساختار اسلام را، از بنیاد، جابه‌جا  
کردند و در غیر جایگاهش نهادند: در کانونهای خطا و گناه، و در جایگاه غوطه‌وری  
در فساد و تباهی.

آری، بدین سان، سرگردان وادی حیرت شدند و درست همانند راه و روش  
فرعونیان، در اوج سرمستی، به از خود بیگانگی دچار آمدند؛ جمعی از همه چیز  
بریدند و به دنیا تکیه زدند و گروهی دیگر، در صفا جدا، در برابر دین ایستادند.  
(خورشید بی‌غروب، ۲۵۶)

\* در این واقعیت جای تردیدی نیست که خداوند فرستاده‌ای رهنما و روشن‌گرا،

با کتابی گویا و جریانی پویا، برانگیخت که، در ارتباط با آن، تنها کسانی به هلاکت و سقوط محکوم اند که سقوط در سرشتشان جا گرفته باشد. آن چه از این پس بعثت رهایی بخش ما را به هلاکت تهدید می کند، بدعتهای شبهه آلود است که خدا ما را از شر آن حفظ فرماید. آن چه جریان انقلاب شما را در برابر عوامل سقوط تضمین می کند، پذیرش ولایت و سلطنت الهی است؛ پس به دور از هرگونه جویدیری و با طیب خاطر، به فرمانش گردن نهید. خدای را سوگند که یا چنین خواهید کرد، یا نعمت سلطنت اسلام از شما برگرفته خواهد شد و دیگر به شما باز نمی گردد تا جریان بعثت از میان امتی جز شما سر برآرد. (خورشیدی غروب، ۳۰۱)

فتنه ها و حاکمیت غاصبان در آن، از يك سو پیامد ناسپاسی بعثت و امامت است؛ و از دیگر سو، مقدمه بیداری و نهضتی دیگر: نگاه کنید به صفحه ۱۶ همین مقاله: آری، داستان فتنه ها... (خورشیدی غروب، ۱۴۸) و نیز صفحه ۲۲ همین مقاله: دولت امویان... (خورشیدی غروب، ۱۳۰)

\* خداوند، هر چند ستم گر را مهلت دهد، هرگز امکانش نمی دهد که از سرینجه ی پر قدرت عدلش رهایی یابد. در گذرگاهش همواره در کمین است و چونان استخوانی گلوگیر، در سراسیمه فرود آب دهانش قرار دارد.

هشدارید، به حق خدایی که جانم در دست او است، این قوم بر شما چیره خواهد شد، نه بدین جهت که موضعشان به حق نزدیک تر از شما است، بلکه به دلیل شتابشان در اجرای دستورهای رهبرشان که بر باطل است و کندی شما در اجرای فرمانهای من که بر حقم.

این از واقعیات مسلم تاریخ است که همواره ملتها از ستم زمامدارانشان در هراس بوده اند، جز امروز، که کار وارونه شده است و این منم که از ستم رعیت خویش، بیمناکم. به جهاد فرا می خوانمتان، اما بسیج نمی شوید؛ می کوشم که حقایق را در گوشه اتان فرو کنم، اما گوش شنواتان نیست؛ آشکارا و پنهان دعوتتان می کنم و پاسخ مثبتی نمی دهید؛ همواره پندتان می دهم و شما پذیرا نه اید.

آخر این چه حضوری در صحنه است که چونان نبودن است، و این چه فرمانبرداری است که سروری را مانده است؟ گونه گون حکمتها را برایتان شرح می کنم و شما بیزاری نشان می دهید، با رساتر پندها موعظه تان می کنم و شما بیش از پیش پراکنده می شوید، با سخنانم می کوشم که برای جهاد با سرکشان برانگیزمتان، اما پیش از آن که سخنم را به پایان برسانم، چونان سیل زدگان قوم سبا، می بینمتان که تار و مار شده اید؛ و به محفلهای آن چنانی خوش بازگشته اید.

در کوبیدن يك ديگر - با بهره‌گیری از آنچه بدان پندتان داده‌ام - به نیرنگ می‌نشینید.

هر بامداد کژی‌هاتان را راست می‌کنم و هر شامگاهی که به سویم باز می‌گردید، همانند ماران، کژ و کوژتان می‌بینم. کژیهای شما هر روز پیچیده‌تر می‌شود و توان من در راست کردنتان کاستی می‌گیرد.

با شما می‌م، که بی‌خرد و با گرایشهایی متضاد و ناهماهنگ، تنها باتن هاتان در صحنه آید و بلای جان فرماندهان خویش آید؛ یاور شما، فرمانبر خدا است و شما از دستورهایش سرپیچی می‌کنید، در حالی که صاحب شامیان، با این که خدای را نافرمان است، آنان سر به فرمانش دارند. چنان که دوست می‌دارم. معاویه شما را با یاران خویش مبادله کند، به سانی که صرافان درهم را با دینار تعویض می‌کنند، ده تن از شما را بازگیرد و در برابر، تنها يك مرد شامی به من دهد.

ای کوفیان؛ گرفتاری من با شما در دوسه چیز خلاصه شدنی است: کربهای صاحب گوش، لالائی زبان دار، و کورانی چشم دارید. نه در برخوردها آزادی و صداقتان هست و نه در هنگامه‌ی گرفتاری برادرانی مورد اعتماد آید. بر خاک تیره، فرود آید، که داستانتان، بیش از هر چیز، داستان اشتران بی‌صاحبی را ماند که از هر سو فراهمشان آری، از دیگر سو پراکنده شوند.

به خدا سوگند، در تصویری که از شما بر پرده‌ی پندار دارم، چنانتان می‌بینم که چون پیکار اوج گیرد و شعله‌های جنگ زبانه کشد، پسر ابی طالب را در برابر دشمن، تنها، وامی‌نهد، چونان زنان هرزه‌ای که پروای شرف و ناموسشان نیست. با این همه، من بی‌هیچ تردیدی، بر برهانی روشن از پروردگارم تکیه دارم و در راستای روشن خط پیامبر خویشم، و در راه روشنی - که چونان عزیز گمشده‌ای بازش یافته‌ام - به پیش می‌تازم. (خورشید بی‌غروب، ۱۵۵)

\* به خدای سوگند که حاکمیت اینان (امویان) چندان می‌یابد که تمامی محرمات الهی را حلال بشمارند و تمامی پیمانها را بشکنند و خیمه و کوخی نماند که ستمشان در آن نفوذ نکرده باشد و تباهاکاریشان یار و دیاری را بی‌نصیب گذاشته باشد. سیاست بد و غیرانسانیشان چنان وسیع و گسترده است که جامعه، با چشمی بر دین خویش می‌گریزد و با دو دیگر چشم بر دنیا پیش؛ و خدمت شما بر هر یکشان، به یاری برده به ارباب می‌ماند - که تا هست از او فرمان می‌برد و چون پشت می‌کند، دست از کار می‌کشد و بدگویی می‌آغازد - و در نهایت کار بدان جا می‌کشد که در آن وضع و حال، هر که خدا دوست و خدا ترس تر باشد، درد

سنگین تری را تحمل می بایدهش کرد. پس اگر از سوی خدا، عافیتی ارزانی تان شد، به جانش بپذیرید و اگر به گرفتاری دچار آمدید، هرچند سخت و توان شکن، مقاومت کنید که فرجام نیک از آن خویشتن بانان است. (خورشید بی غروب، ۱۵۷)

\* مسلمانان، از بی آن همبستگی، به پراکندگی رسیدند و از ریشه‌ی خدای جدا شدند و به تشتت گراییدند. از آنان گروهی به شاخه‌ای از نهال توحید دست یازیدند و گرایش و حرکتشان را با آن همسو کردند.

باری، در این واقعیت جای هیچ تردیدی نیست که خداوند در آینده‌ای بس نزدیک تمامی این نیروهای پراکنده را برای بدترین روز امویان گرد می آورد. هم بدان سان که پاره‌های ابرپاییزی گردمی آیند، خداوند این گروهها را به هم می پیوندد؛ سپس به صورت ابرهای فشرده‌شان درمی آورد؛ آن گاه به رویشان دریچه‌هایی می گشاید. و بدین ترتیب آنان از پایگاههای انقلاب خویش، چونان سیل خروشان آن دو باغ\* سرازیر شوند که هیچ پشته‌ایش سالم نماند و هیچ زمین بلندی مقاومتش نتواند؛ نه بلندای کوهها راهش را تواند بست و نه گودی دشتهای زمین.

خداوند این نیروها را در دل دره‌های تاریخ نفوذ می دهد و سپس به سان چشمه‌هایی جوشان از هر سو ظاهر و روان می سازد؛ و با نیروی دستانشان حقوق قشرهایی را از دیگر قشرها باز می ستاند، و قومی را جایگزین قومی دیگر می کند. آری به خدا سوگند، آن چه اینک در اختیار امویان است - در پی دورانی اقتدار مالی و برتری سیاسی - به سان دنبه بر آتش، آب می شود.

ای مردمان، اگر شما در یاری حق بی تفاوت نمی ماندید و در کوبیدن باطل سستی نمی کردید، کسانی که به هیچ روی در حد شما نبودند، در شما طمع نمی کردند، و اینان که امروز در برابر شما نیرو گرفته‌اند، چنین نیرومند نمی شدند. اما افسوس که چونان بنی اسرائیل، به سردرگمی دچار آمدید! به جان خویشم سوگند، که این سردرگمی هر روز فزونی خواهد یافت، چرا که شما حق را پس پشت نهادید، و همراه با بریدن پیوند خویش از نزدیک‌ترین کسان، به دورترین بیگانه‌ترین کسان پیوستید!

اینک بدانید که اگر از دعوت‌گر خویش پیروی کنید، شما را در همان راه روشن پیامبر پیش خواهد برد، و از تکلف رنج بار بیراهه‌روی معاف می شوید، و این کندوزنجیرهای گران را از گردنهایتان فرو می افکنید. (خورشید بی غروب، ۲۹۸-۲۹۷)

\* اشاره به داستان قرآنی قوم صبا است.

\* ای پدر و مادرم به فدای آن مبارزان انگشت شمار که نامشان در آسمان بلند آوازه است و در زمین ناشناس. همدارید که در این روند باید افول جریان انقلابتان، گسستن پیوندها و حاکمیت کوچک ترانتان را منتظر باشید. و آن هنگامی خواهد بود که برای مؤمن تحمل ضربه‌ی شمشیر بسی آسان تر باشد تا یافتن درهمی از راه مشروع، و هم به هنگامی است که درویشان کمک گیرنده از توانگران انفاق کننده پاداششان افزون باشد، و این همه به هنگامی عینیت یابد که شما نه از می، بلکه از رفاه و نعمت، مست شوید؛ بدون ضرورت سوگند یاد کنید و بدون قرار گرفتن درین بست و ناگزیری، دروغ بگویید، و این در زمانی خواهد بود که گرفتاریها شما را بگزند، بدانسان که جهاز، کوهان اشتران را. وه که آن رنج چه طولانی و امید گشایش چه دور باشد!

ای مردم، قدرت طلبی را وانهد و زمام اشترانی را که بارهای گران را پیشاپیشان بر دوش می کشند، فرو افکنید، و در ستیز با رهبران شاخه شاخه مشوید که سرانجام به نکوهش خویش بنشینید!

باری، از نسنجیده درافتادن به کام آتش آن فتنه که در پیش است، پروا کنید، از سر راهش کناری روید و راه آن را خلوت گذارید که به جان خویشم سوگند که در شعله‌های آن آتش، مؤمن بسوزد و تنها نامسلمان جان به سلامت برد.

من در این جامعه چراغی را در تاریکی مانده‌ام که هر کس به شعاعش اندر شود، روشنی گیرد! پس ای همه‌ی انسانها بشنوید و فرا گیرید و گوش دل را به صحنه درآورید و فهم کنید. (خورشید بی غروب، ۴۰۰)

یادآور می شوم که آنچه پیش از این با عنوان «گذشته، چراغ راه آینده» از نظر خوانندگان گرامی گذشت، در اینجا نیز می تواند سودمند باشد.

## فرهنگ و سیاست در رابطه‌ای تنگاتنگ

با تأمل در مطالب گذشته می توان نتیجه گرفت که فرهنگ و سیاست در پیوندی تنگاتنگ، تحولات تاریخ را زمینه ساز می شوند؛ و هر يك از این دو را بر دیگری تأثیری متقابل است. پیدایش هر رژیم سیاسی را، توجیهی از زمینه‌های فرهنگی است و حاکمیت هر رژیم سیاسی را تأثیری است بر دگرگونیهای فرهنگی:

\* همدارید، که اینک همان سرنوشت گذشته‌ی امتهاست که تکرار می شود، اندك اندك، قضای گذشته فرا می رسد؛ و من با تکیه بر عهد و برهان الهی است که با شما سخن می گویم. خدای متعال می فرماید: «کسانی که گفته اند پروردگار

ما خدای یکتا است و سپس پایداری کرده‌اند، فرشتگان بدیشان نازل شوند که بیم مدارید و غم مخورید و به بهشتی که بدان وعده‌تان می‌داده‌اند، شادمان باشید». شما بودید که دیروز در پاسخ دعوت بعثت گفتید، پروردگاران الله است. اینک با تکیه بر کتاب او و در راستای فرمانش و نیز در خط بندگی، استقامت ورزید. بی آن که از آن خط گام بیرون نهید و انشعاب کنید، به بدعت گرایید و در موضع و صف مخالف قرار گیرید؛ چرا که در قیامت رشته‌ی ارتباط پیمان‌گسلان با خدا بریده خواهد شد.

از هرزگی و انحطاط اخلاقی، جدا بپرهیزید. زبان را یگانه کنید؛ که مرد باید زمام زبان خویش نگاه دارد، زیرا که این زبان با صاحب خود سخت چموشی می‌کند. (خورشید بی‌غروب، ۱۳۶)

سخن کوتاه اینکه:

\* دگرگونی حکومت زمان را دگرگون سازد. (خورشید بی‌غروب، ۴۸۷)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی